

تبیین جایگاه هنر در رهیافت فلسفی-دینی

ناصر مومنی^۱

مهدی گنجور^۲

چکیده

در این مقاله "هنر" با رهیافتی فلسفی و با تمرکز بر دیدگاه فیلسوفان معروف یونان باستان، که سهم عمده ای در تحلیل و تبیین آن داشته و در جهت گیری اندیشه آیندگان مؤثر بوده اند و با نظر به نگرش فیلسوفان مسلمان، مورد کاوش قرار می گیرد و به روش توصیفی-تحلیلی، تلاش می گردد همگرایی نگرش فلسفی و دینی در مقوله هنر نشان داده شود. فرضیه اصلی پژوهش حاضر این است که هرچند میان نگرش فلسفی و نگرش دینی در خصوص «هنر» تفاوت های انکار ناپذیری وجود دارد، در عین حال در جاهایی با هم تلاقی پیدا می کنند. زیرا همانطور که بسیاری از اندیشه ورزی های هنری، در مسائلی همچون اخلاق و تربیت با دین هم داستانند، دین داران نیز در پیشبرد اهداف خود از هنر بهره برده اند، بنابراین در ابتدا نظریات برخی اندیشمندان بزرگ درباره حقیقت هنر، چرایی گرایش به آن و جایگاه آن بررسی می شود و سپس با تمرکز بر جایگاه هنر در دین اسلام و اشاره به باز نمود آن در فرهنگ اسلامی، جایگاه هنر از این رهگذر به اختصار تبیین می گردد.

۱. دانشیار دانشگاه پیام نور اصفهان؛ nmomeni83@yahoo.com

۲. هیئت علمی گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه اصفهان؛ m.ganjvar@ltr.ui.c.ir

نگرش قدسی که در آن هنر باز نمود هنر الهی و نشانه ای از زیبایی های حقیقی است، در هنرهای مختلف مسلمانان بروز کرده و در تعالی آنها نقش چشمگیری داشته است. به این ترتیب، اندیشه و دین، هم در اهمیت هنر و نقشی که می تواند در شکوفایی استعدادها و بعد معنوی انسان داشته باشد، به یکدیگر نزدیکند و هم در دل نگرانشان از تأثیر سوئی که بر تربیت و اخلاق می تواند داشته باشد همداستانند.

▲ کلیدواژه ها

هنر، رهیافت فلسفی، رهیافت دینی، فرهنگ اسلامی، هنر قدسی، تعالی انسان.

۱. مقدمه

همان گونه که اندیشه، دانش و اخلاق از ویژگی‌های انسان و همواره ملازم او بوده اند، "هنر" نیز از مؤلفه‌های اساسی وجود و حیات آدمی است و تا آنجا که می‌شود از گذشته او سراغ گرفت، این ویژگی را می‌توان به همراه او یافت. نظریه پردازی درباره هنر و زیبایی، پیوسته مورد توجه اندیشوران در طول تاریخ تفکر بوده است. آنها درباره تعریف، اهمیت، منشأ و راز این دو، نظر داده و هریک هنر را از زاویه ای خاص نگریسته و به گونه ای به تبیین آن پرداخته اند و آنچه را عموم مردم به راحتی از آن گذشته اند، در زیر ذره بین اندیشه قرار داده و کوشیده اند به زوایای ناپیدای آن راه یابند و به این طریق، حس حقیقت جوی خود را سیراب نمایند. بنابر این تأمل در حقیقت هنر پیشینه ای دراز و قدمتی چند هزار ساله دارد؛ به طوری که یونانیان باستان - آن گونه که از رسالات هیپاس بزرگ (زیبایی) افلاطون و بوطیقای ارسطو برمی آید - سهم عمده ای در تکوین آن داشته اند و البته این خط سیر تا همیشه ادامه دارد و زوایای پیدا و پنهان آن مورد کاوش قرار خواهد گرفت.

این جستار در گام نخست تلاشی است برای نشان دادن پاره ای از ژرف نگری‌هایی که از گذشته‌های دور تا کنون در زمینه هنر انجام شده است؛ تا به سهم خود اذهان کنجکاو را نسبت به این مسائل بیشتر متوجه سازد و با این عالم شگفت و پیچیده بیشتر آشنا نماید. در گام دوم، از آنجا که بسیاری از نظریه پردازی‌های هنری، در مسائلی همچون اخلاق و

تربیت با دین قرابت دارند و از سوی دیگر، دین داران نیز در پیشبرد اهداف خود از هنر بهره‌ها برده‌اند، به رهیافت دینی به هنر نیز اشاره می‌شود. بنابراین با اشاره به رویکرد دین اسلام به هنر-به عنوان نمونه- و یادآوری بازتاب آن در فرهنگ و تمدن اسلامی، تلاش می‌گردد جایگاه هنر از این رهگذر و نقطه تلاقی نگرش فلسفی و دینی نسبت به آن نشان داده شود.

البته هنردنیوی، دینی و قدسی متفاوت از یکدیگرند؛ مراد از «هنردنیوی»، هنری است که نه صورت (فرم) و نه محتوای آن، قدسی و دینی نباشد. «هنردینی»، هنری است که مضمون و محتوای آن دینی و الهی است و در این چارچوب تعریف می‌شود؛ و هنری که هم صورت و هم محتوای آن متعالی و دینی بوده و به نوعی انعکاس دهنده زیبایی‌های رازگونه جهان غیب و پنهان از دیدگان مردم، به گونه‌ای رمزی باشد، «هنر قدسی» است (بوکهارت، ۱۳۷۶: ۴-۵). برخی از اندیشمندان بر همین مبنا میان هنردینی و هنر قدسی تفاوت قائل شده و عمده تمایز هنر قدسی از هنردینی را مربوط به ویژگی‌های فرم و محتوا در این دو هنر دانسته‌اند؛ به نحوی که هنردینی مقدس نیست، اما هنر مقدس، دینی است: «هرچیز که یک موضوع دینی داشته باشد، هنردینی است اما چنین نیست که حتماً مقدس باشد» (اعوانی، ۱۳۷۵: ۳۱۹). افزون بر این، هنردینی آن نیست که صرفاً موضوع دینی داشته باشد بلکه نحوه بیان و سبک ارائه یا صورتی که هنر با آن بیان می‌شود نیز باید دینی باشد (همان: ۳۳۱).

روش مطالعه در نوشتار حاضر، کتابخانه‌ای و نگارش آن با رهیافتی تحلیلی- تطبیقی است که در پرتو آرای برخی از فیلسوفان و اندیشمندان بزرگ گذشته و معاصر، به بررسی حقیقت هنر، تبیین چرایی گرایش به هنر و جایگاه آن می‌پردازد و در پی آن است که ذهن‌های کنجکاو را بیشتر با آن درگیر نماید. تا کنون درباره هر یک از هنرهای قدسی، دینی و فلسفی مقالاتی به نگارش درآمده است و در این میان نوشته‌های سید حسین نصر بیشتر بر هنر قدسی متمرکز است که از جمله آنها مقاله «هنر قدسی در فرهنگ ایران» است. برخی از مقاله‌های دیگر عبارتند از: ۱- تمایز هنردینی و هنر قدسی در آراء متفکران معاصر، در رهپویه هنر، شماره ۲۰۶- روش شناسی هنر اسلامی، در قبسات، شماره ۷۸، ۳- نگاهی فلسفی به زیبایی شناسی، در خردنامه صدرا، شماره ۳۳، ۴- ماهیت هنر و نسبت و مناسبات آن با فطرت و دین، در قبسات، شماره ۷۸، ۵- زیبایی شناسی در جهان بینی دینی و فلسفی و

علمی، در پژوهش‌های علم و دین، شماره ۶، ۶- شناخت هنر اسلامی در نظام اندیشگانی موزه‌های غرب، در حکمت معاصر، شماره ۱۸. ولی نگاه به هنر با نگرش تطبیقی میان فلسفه و دین و بازنمود آن در فرهنگ اسلامی، تا کنون مورد توجه قرار نگرفته و بنابراین طرح آن ضروری به نظر رسید.

یادآور می‌شود که هنر همچون زیبایی و دیگر حقایق متعالی، نظیر دین، علم، اخلاق، حقیقت و ...، تشکیکی و دارای مراتب و درجات است، که در طیف وسیعی از هنرها قابل تبیین است. اما مراد اصلی در این نوشتار، هنر اصیل و برخاسته از فطرت آدمی است، که در باورهای او ریشه دوانده و نشانه انسانیت انسان است، نه هنر آمیخته به امیال نفسانی. هرچند امروزه هنر به رشته‌هایی خاص در نظام آکادمیک اطلاق می‌شود، ولی این تقسیم بندی درباره هنر، به برخی فعالیت‌های خاص - که به تعبیری از پیامدهای تفکرات بعد از رنسانس به شمار می‌رود- مدنظر این پژوهش نبوده و مجال دیگری طلبد.^۱

۲. مروری بر برخی دیدگاه‌ها درباره چیستی هنر

از آنجا که هنر همواره متأثر از نظریه‌های گوناگون دینی، فلسفی و عرفانی است، هر تعریفی می‌تواند تنها بیانگر دیدگاهی خاص باشد و از این رو، به نظر می‌رسد که هنر از جمله مفاهیمی است که ارائه تعریف دقیق از آن امری دشوار خواهد بود. مروری بر تلقی جوامع از مقوله هنر- که غالباً تابع دین، جهان بینی و فرهنگ غالب و حاکم بر آنها بوده است- ما را در فهم مسأله یاری خواهد نمود. تنوع و تکثر آراء در این زمینه، جالب توجه است:

گروهی، هنر را یک فعالیت انسانی می‌دانند؛ به این معنا که شخصی آگاهانه و به یاری علایم مشخص ظاهری، احساس‌هایی را که خود تجربه کرده است، به دیگران انتقال می‌دهد، به گونه‌ای که به ایشان سرایت کرده و آنان نیز آن احساس‌ها را تجربه نمایند و از همان مراحل حسی که او گذشته است، بگذرند (بورکهارت، ۱۳۷۶: ۲۰-۱۴ و تولستوی، ۱۳۷۳: ۴۵-۵۷).
ز نگاه گروهی دیگر هنر دارای تأثیر اخلاقی است و «همه هنرها، خواه باز نمودی و خواه غیر آن، بر مخاطبان اثر اخلاقی دارند» (شپرد، ۱۳۷۵، ۲۳۶) از نظر این گروه، هنر وسیله پالایش، والایی و اعتلای روح انسان می‌شود و چیزی است که به اثرگذاری‌های مثبت اجتماعی،

اخلاقی، آموزشی، تربیتی و ... منجر می شود. طرفداران این نظریه از شعار «هنر برای اجتماع» جانب داری می کنند (همان، سخن مترجم: ده).

براساس تلقی دیگر، هنر بیان احساس و عاطفه آدمی و برداشت او از زندگی و جهان هستی است. برخی چون ارسطو و افلاطون ذات و ماهیت آن را در تقلید و محاکات و نسخه برداری از اصل طبیعت تلقی کرده اند و در مقابل، گروهی برآنند که هنر چیزی فراتر از تقلید و محاکات از طبیعت و بلکه تقلید از ماورای محسوس است. هنر در اندیشه "گوته"، تجلی قانون های پوشیده طبیعت است (هگل، ۱۳۶۳: ۱۶).

ملاحظه می شود که درباره هنر تنوع رأی فراوانی وجود دارد و هریک از این آرا تنها یک وجه از هنر را در نظر گرفته و از مسایل دیگر چشم پوشیده است. از این رو، شاید بتوان برنگرشی متمرکز شد که همه هنرها را پوشش دهد: ارائه موضوعی خاص، به نحوی که تأثیر روانی بر انسان داشته باشد و این تأثیر بر جسم او نیز اثر گذاشته و او را به بروز عکس العمل وادارد.^۲

۳. چرایی گرایش به هنر

با کندوکاوی در پیشینه هستی آدمی و تاریخ تفکر و تمدن بشری، می توان مدعی شد که هنر پیوسته همزاد و همراه آدمی بوده است. هیچ زمان و زمینی نمی توان یافت که اثری از هنر در آن نباشد. گویا آدمی با هنر آفریده شده، با هنر زیسته و با هنر از این جهان رخت برمی بندد. دیدگاه های متعددی در پاسخ به پرسش از خاستگاه هنر و زمان و مکان پدید آمدن آن مطرح شده که می توان آنها را در دوره یافت کلی تقسیم بندی کرد: ۱- نیاز ۲- فطرت. رهیافت دوم خود شامل سه انگاره است: الف. بازی؛ ب. جنسی؛ ج. تزیین.

توضیح این که برخی از اندیشمندان نظیر اسپنسر، شیلر، کانت، کروچه، گویو و میننگر، منشأ هنر را به غریزه بازی و سرگرمی مربوط می دانند. به عقیده آنها، با اینکه انسان به طور معمول در پی برآوردن حوائج ضروری زندگی خود براساس اصل نفع به بیشتر عمل می کند اما او به عنوان موجودی زنده همواره دارای انرژی های اضافی و غیر لازمی است که به نحوی باید آنها را آزاد نماید و هنر به عنوان یک بازی این نیاز را برآورده می کند (وزیری، ۱۳۶۳: ۷۲-۸۲). کسانی چون داروین و ویل دورانت، میل جنسی را نظریه توضیحی مناسبی برای منشأ

هنرمی‌دانستند. به اعتقاد این گروه، حیوانات و انسانها برای جلب نظر جنس مخالف جهت ابقای نسل و ارضای میل جنسی، اقدام به بهره‌گیری از زیبایی‌های طبیعت و انواع هنرهای جذاب می‌کنند که چنین رویکردی به هنر البته رویکردی زیست‌شناختی است (دورانت، ۱۳۷۰: ب: ۲۲۷).

اما طبق نظریه تزیین، حس زیبایی‌جویی مبدأ و منشأ هنرمی‌شود، آن حسی که ریشه‌اش را باید در انعکاس جلوه‌های ملکوتی پروردگار و در ژرفنای موجودیت روانی آدمیان پیدا کرد. همان‌طور که موزلی اشاره می‌کند: «زیبایی در روان آدمی یافت می‌شود، طبیعت ما را از آنچه مقدس و الهی است باخبر می‌سازد و هنر، مظهر مرموز این چیز مقدس و الهی است» (تولستوی، ۱۳۷۳: ۴۳). این گروه زیبایی‌های موجود در طبیعت را نیز جلوه‌ای از جلوه‌های الهی می‌دانند به طوری که هگل فیلسوف آلمانی می‌گفت: «مطلق نخست بصورت بیواسطه در زیرپوشش، یعنی پوشش اشیاء حس‌پذیر پدیدار می‌گردد و در این مقام به صورت زیبایی دریافت می‌شود که «جلوه حسی ایده یا مثال» است» (کاپلستون، ۱۳۶۷: ۲۲۸) بنابراین طبق دیدگاه تزیین، انسان دارای روانی است که این روان در عمق خود متأثر از آن زیبای مطلق، به کنکاش در زیبایی‌های طبیعت می‌پردازد، وجود نیز برای ایجاد ایده‌های زیبا دست به خلق آثار هنری می‌زند.

با وجود این، به نظر می‌رسد که در برخی از این آرا، تفاوت‌های ظریفی وجود دارد. افلاطون در "قوانین"، منشأ هنر را در "غریزه طبیعی اظهار و بیان احساسات و حالات" جستجو نموده است (افلاطون، ۱۳۷۴: ۵۵۱). ارسطو ابداع هنری را نتیجهٔ رغبت شدید به ایجاد اشکال و صورت‌ها و شوق وافر به بیان و تعبیر احساسات دانسته و همانند استاد خود، آن را نتیجه میل انسان به تقلید طبیعت و آینه‌ای در مقابل آن تلقی می‌کند. آدمی از تقلید لذت می‌برد و ظاهراً این حس در جانوران پایین‌تر وجود ندارد. اما هدف هنر تنها نمایش ظاهر اشیاء نیست، بلکه می‌خواهد معانی باطنی آنها را نیز بیان کند؛ زیرا حقیقت اشیا در درون آنها نهفته است نه در ظواهرشان. اما برانزده‌ترین نوع هنر آن است که هم با عقل و هم با احساسات سروکار دارد و لذت عقلانی که از درک یک اثر هنری حاصل می‌شود، عالی‌ترین لذتی است که انسان می‌تواند به آن برسد (دورانت، ۱۳۷۰: الف: ۷۱).

در نظر کاپلستون، هنر محصول تخیل است که با عنصر عاطفی سروکار دارد. به همین

دلیل، حقیقت یا خطای چیزی را تصدیق نمی‌کند، بلکه تخیلی و تمثیل‌گرایانه است و جلال و زیبایی را با خود دارد و روی سخنش با عواطف آدمی است (کاپلستون، ۱۳۶۸، ج: ۱، ۲۹۶). شلینگ بر این باور است که منشأ هنر، احساس لذتی است که از اثر هنری به هنرمند دست می‌دهد. ذهن، خواه ذهن هنرمند یا هر ذهن دیگری هنگام ژرف نگری در اثر، از احساس تمامیت لذت می‌برد. او آفرینش هنری را به قدرتی که از درون عقل یا «من» عمل می‌کند، نسبت می‌دهد (کاپلستون، ۱۳۶۷، ج: ۷، ۱۲۸).

این نظریه‌ها هریک از زاویه ای خاص به ریشه یابی هنر نگریسته و هریک جنبه ای از آن را می‌نمایانند. اما همگامی انسان با هنر حکایت از ارتباط جوهری این دو با هم دارد. اگر هنر امری عارضی برای انسان بود، هرگز چنین تلازمی با آن پیدا نمی‌کرد. می‌بایست چیزی در جوهر و ذات آدمی باشد که از آن سرچشمه گرفته و ظهور یافته باشد.

بنابراین گزاف نیست که بگوییم همه عوامل معرفی شده به یک منشأ اساسی، یعنی فطرت - و دست کم غریزه - منتهی می‌شوند که ریشه در اعماق وجود انسان و شیفتگی ذاتی او به زیبایی دارد. با توجه به این که بین گرایش به زیبایی و رفتار هنری رابطه ای جدایی ناپذیر وجود دارد، هنر در واقع از یک علت پایه، یعنی فطرت یا غریزه سرچشمه می‌گیرد و عامل گرایش به آن چیزی غیر از امری نهفته در درون انسان نیست. این امر درونی به انحاء گوناگون، خود می‌نماید و همین عامل باعث می‌شود، آدمی به زیبایی‌های طبیعت، قانع نشده و از این رو، از نیروی خیال و عواطف خود استفاده نماید و زیبایی‌های بالاتر و برتر را خلق کند؛ تا هم از آنها لذت بیشتری ببرد و هم آنها را پایدار و ماندگار تر سازد. این عمل را باید "هنر" و نتیجه آن را "زیبایی هنری" نامید. به گفته گوته: «همه چیز در گذراست و تنها هنر استوار، راز جاودانه بودن را می‌شناسد.» (دورانت، ۱۳۷۰، ج: ۱، ۲۳۲).

به این ترتیب، هنر برخاسته از نهاد انسان و نتیجه میل درونی ماندگاری است؛ راز این امر نیز در تمایل فطری او به زیبایی مطلق و جمال الهی نهفته است، چنانکه به قول بوکهارت، هنر راستین از آن جهت زیباست که حقیقی است و به این ترتیب زیبایی هنری همان میزانی است که به وجود خدا شهادت دهد (Burckhardt, ۱۹۶۷).

۴. نگاهی فلسفی به جایگاه هنر

چنان که بیان شد، هنر لازمهٔ حیات بشر است، بنابراین در طول تاریخ پیوسته و به انحاء مختلف به نمایش درآمده و بسیار مهم و ارزشمند شده است. این اهمیت در افکار اندیشمندان و فیلسوفان منعکس گردیده و هریک کوشیده اند به تبیین آن بپردازند و جایگاهش را مشخص نمایند.

۴-۱. مروری بر دیدگاه برخی از فیلسوفان غربی

به غیر از افلاطون - که به دلایلی که بیان خواهد شد - به نظری رسید برای هنر جای کمی باز کرده است، فیلسوفان دیگر آن را سخت ارج می‌نهند و با گفتارهای نغزو پرمعنی آن را می‌ستایند. در این مجال، به عنوان نمونه، تنها به برخی از این دیدگاه‌ها اشارت می‌شود. ارسطو، اگرچه هنر را نوعی تقلید دانسته است، ولی «تقلید»، آن شکل تحقیق‌آمیزی را ندارد که در نظر افلاطون به نظر می‌رسد. او به مثل (ایده‌های) افلاطون باور نداشت تا هنر را "روگرفت" بداند و در مرتبهٔ دوم دوری از حقیقت قلمداد نماید. از نظری، هنرمند بیشتر به سوی جنبهٔ کمال مطلوب یا عنصر کلی در اشیا توجه دارد و از دید او، حتی شخصیت‌های داستانی "هومر" بهتر از ما هستند. ارسطو اصرار دارد که تقلید برای انسان غریزی و ذاتی است و برای انسان طبیعی است که از تقلید لذت ببرد (کاپلستون، ۱۳۶۸، ج ۱: ۴۱۲).

ارسطو در رسالهٔ "سیاست" بر این باور است که هنر ترسیم، در تربیت جوانان برای کسب داوری صحیح تر دربارهٔ آثار هنرمندان سودمند است. او بر این ادعا که موسیقی دارای نیروی تشکیل خصلت و سیرت بوده و باید در تعلیم و تربیت جوانان وارد شود، در صدد ارائه دلیل برمی‌آید. هر چند دربارهٔ جنبهٔ تربیتی و اخلاقی هنر مفصلاً بحث می‌کند، اما این بدان معنا نیست که از اثر تفریحی آن غافل است (همان: ۴۱۴).

در نگاه ارسطو، برانزده ترین نوع هنر آن است که هم با عقل و هم با احساس سروکار دارد و لذت عقلانی که از درک یک هنر حاصل می‌شود، عالی ترین لذتی است که انسان می‌تواند تجربه کند. هنر اما وظیفهٔ مهم تری دارد و آن تصفیة احساس‌هایی است که در نتیجهٔ قیود و

محدودیت‌های اجتماعی در انسان متراکم می‌گردند و در عین حال، مستعد آنند که نتایج ناگهانی و زینبار به حال اجتماع، بیار آورند (دورانت، ۱۳۷۰ الف: ۷۱).

از میان فیلسوفان جدید، "شلینگ" فلسفه هنر را "ارغنون راستین و سنگ بنای فلسفه" می‌داند؛ بر همین اساس او نظریه زیبایی‌شناسی را به صورت پاره‌ای جدایی‌ناپذیر از فلسفه خود درآورد (کاپلستون، ۱۳۶۷، ج ۷: ۱۲۹). هگل، اگر چه منکر آن نیست که در طبیعت چیزی به نام "زیبایی" وجود دارد، اما تأکید می‌کند که زیبایی در هنر بسی برتر از آن است؛ زیرا زیبایی هنری آفریده بی واسطه روح است و روح و فرآورده‌های آن برتر از طبیعت و پدیده‌های آن است. بنابراین او توجه خود را به زیبایی هنری محدود می‌کند. به عقیده وی، این فلسفه است که معنای متافیزیکی هنر را آشکارا یا باریک اندیشانه در می‌یابد، نه آگاهی زیبایی‌شناسیک (همان: ۲۲۹-۲۳۱).

در باور شوپنهاور، ژرف اندیشی هنری گریزگاهی برای چندگاه رستن از اسارت "خواست و شهرت" است؛ زیرا ریشه تمام شر و بدی‌ها، بندگی «خواست» است. او برای گریز از این بندگی دو راه پیشنهاد می‌کند: (۱) ژرف اندیشی؛ (۲) پارسا منشی و راه رستگاری. در ژرف اندیشی هنری، انسان به مشاهده‌گری بی‌تعلق بدل می‌شود. ولی منظور این نیست که این ژرف اندیشی چیزی دل‌انگیز نیست. منظور این است که می‌توان به شیء زیبا نه به عنوان چیز هوس‌انگیز بلکه تنها به ارزش هنری‌اش نگریست. در این صورت مشاهده‌گری‌تعلق است که از بندگی «خواست» رهیده است، نه مشاهده‌گری‌علاقه. نبوغ هنرمند می‌تواند ایده‌های افلاطونی را دریابد و آنها را در اثر هنری بیان کند. شعر می‌تواند تمامی درجات "ایده‌ها" را باز نماید؛ زیرا مایه بی‌واسطه آن مفاهیم است. از نظر او برترین هنر، موسیقی است؛ چرا که بدون واسطه مفاهیم، نشان دهنده ایده‌های عینیت یافته افلاطونی است و انسان با گوش فرادادن به موسیقی، از آن حقیقت نهفته در زیر پدیدارها کشف مستقیمی می‌کند (همان: ۲۷۷-۲۷۴).

کانت، زیبایی را به صفتی که باعث می‌شود دارنده آن قطع نظر از فوایدش خوشایند گردد و در انسان شهودی غیرارادی و حالتی خوش و به دور از نفع و سود برانگیز تعریف می‌کند (دورانت، ۱۳۷۰ ب: ۲۱۹). وی درباره رابطه زیبایی طبیعی یا هنری با داوری‌های اخلاقی،

اقسام شعر، نقاشی و موسیقی، سخنان نغز و جالب دارد که بیان آنها در این مختصر نمی‌گنجد (نک: کورنر، ۱۳۶۷: ۳۶۴-۳۵۲). به عنوان نمونه، در مقدمه اول بخش ۳۵ کتاب "نقد حکم" اصل حکم تأملی را اصل مقوم احساس لذت و ألم در حکم زیباشناختی، به ویژه در زیبایی طبیعی دانسته است (Zimmerman, ۱۹۹۶: ۱۶۲-۶۷).

راسل می‌گوید: «به نظر من بهترین زندگی آن است که مبتنی بر انگیزه‌های خلاقانه باشد» و توضیح می‌دهد که منظور از انگیزه‌های خلاقانه آنهایی است که در جهت بوجود آوردن چیزی نیک و ارزشمند، نظیر معرفت، هنر و نیکخواهی است (کاپلستون، ۱۳۷۰، ج ۸: ۵۱۳). به گفته ویل دورانت، «هنر بی ارزش درویش است، اما دانش بی هنر ددمنش... فلسفه ای که از عشق نلرزد، شایسته انسان نیست. زیبایی جاندار بالاتراز همه چیز است اما عمر و روزگار آن را پژمرده می‌سازد و تنها هنرمند است که می‌تواند این شکل گریز پا را بگیرد و در قالب هنر خود در بند کشد تا الی الابد در آن بماند.» (دورانت، ۱۳۷۰، ج ۲: ۲۳۲).

از مجموع آنچه از چند فیلسوف معروف درباره هنر نقل شد، با نگاه فلسفی نیز اهمیت هنر در ابعاد گوناگون زندگی بشر نمایان می‌گردد. این اهمیت، در گفتار اخیری که از ویل دورانت بیان شد تلخیص شده است. منظور او از این سخن آن است که حتی فلسفه که همیشه با خرد سرو کار دارد و به ظاهر در تقابل با احساس و هنر است، در واقع از آن بی نیاز نیست و اساساً برای ماندگار کردن زیبایی‌های طبیعی، ناگزیر از هنر هستیم.

در اندیشه‌ها و رفتار افلاطون دو رویکرد کاملاً متفاوت را نسبت به هنر می‌توان ملاحظه کرد. از سویی او خود یک فیلسوف شاعر است و آثار و آراء او پیش از آن که خردمندانه باشد شاعرانه بوده است. در اندیشه او، شعر تنها وسیله ای برای بیان زیبایی حقیقت است. وی از این هنر بهره می‌برد تا حالات، صحنه‌ها و شخصیت‌ها را در مکالمات خود به زیباترین صورت بیافریند و تجسم بخشد. بنابر گزارش دیوگنس لائرتیوس، «افلاطون در ابتدا خود را به مطالعه نقاشی و گفتن شعر، نخست شعر ثنائی و سپس شعر غنایی و نوشتن تراژدی مشغول می‌داشته است» (کاپلستون، ۱۳۶۸، ج ۱: ۱۵۶).

هر چند زمانی که با سقراط آشنا شد، سیاهه‌های شعری خود را از بین برد و شعر و احساس و عاطفه را به نفع خرد و فلسفه کنار گذاشت؛ با وجود این، تلفیق شعر و فلسفه در آثارش

به ویژه در رساله‌های «مهمانی» (عشق) و «ایون» (هنر راوی) به روشن‌ترین و زیباترین وجه متجلی است؛ زیرا در نظر او حقیقت فلسفی بدون حقیقت شعری و هنری چیزی جز کلمات و عبارت‌های خشک و بی‌روح منطقی نیست، و در مقابل، شعر و یا هنری که از ژرفای اندیشه و فلسفه خالی باشد، چیزی جز الفاظ و تشبیهات زیبا ولی سطحی و توخالی نخواهد بود.

از دیگر سو اما، در بین اهل دانش و اندیشه، شاید کسی به اندازه افلاطون مقام و منزلت هنر را پایین نیاورده و به طرد و رد هنرها و بویژه شعر نپرداخته است. شدت و تندای ای که او در نبرد و ستیز با شعر- به مثابه دشمن خرد- از خود نشان داده بی سابقه است. با آن که وی خود یکی از هنرمندان بزرگ جهان و از بزرگان عالم شعر است و به تأثیر ژرف و عمیق آثار هنری در زندگی انسان‌ها آگاه بوده و به آن اذعان داشته است، ولی آنجا که پای حقیقت و معرفت در میان باشد، سرودن شعر را نوعی بیهوده‌گویی می‌داند، بطوری که در نگاه او سراینده آن حتی اطلاع از شخص خویش ندارد (افلاطون، ۱۳۷۶، ج: ۱، ۱۶).

هنر به دو جهت نزد افلاطون جایگاهی ندارد: الف) به دلایل آنتولوژیک و هستی‌شناختی؛

ب) به دلایل تربیتی و اخلاقی:

الف- در هستی‌شناسی افلاطون، هنر «تقلید» صورت اشیاء است که خود، روگرفت ایده‌ها یا مُثُل هستند. بنابراین کار هنرمند، تقلید و دو درجه از واقعیت به دور است. او که بالاتر از هر چیز، به «حقیقت» علاقه‌مند است، ناگزیر از خوار شمردن هنر می‌شود؛ هرچند زیبایی و فریبایی مجسمه‌ها و نقاشی یا ادبیات را به خوبی احساس می‌کند. این خوار شمردن، قویاً در کتاب "جمهور" آشکار است که آن را در مورد نقاش و شاعر و تراژدی نویس و... به کار برده است (نک: افلاطون، ۱۳۷۴: ۱۶۹-۱۶۰؛ همان: ۵۷۵-۵۵۱؛ Russel, ۱۹۹۱: ۱۲۶).

در کتاب "قوانین" هرچند موضع متافیزیکی خود را تغییر نداده است، اما تا اندازه‌ای نظر مساعدتری درباره هنر دارد. هنگامی که می‌گوید خوبی و مزیت موسیقی را نباید صرفاً به وسیله مقدار لذت حسی برآورد کرد، می‌افزاید تنها موسیقی که برتری واقعی دارد آن نوعی است که «تقلیدی از خیر» است. همچنین کسانی که در جستجوی بهترین نوع آواز و آهنگند، باید در جستجوی آنچه حقیقی است باشند، نه آنچه صرفاً لذت آور است. در هر حال او موسیقی

را چیزی تقلیدی می‌داند، ولی تقلید ممکن است حقیقی باشد، یعنی شیء مورد تقلید را به بهترین وجهی که می‌تواند در حد میانه خودش باشد نشان دهد. او بالاخره موسیقی و هنر را هم برای مقاصد تربیتی و هم لذت بی‌ضرر در مدینه خود پذیرفته است (کاپلستون، ۱۳۶۸، ج ۱: ۱۲۹۵-۲۹۴).

ب- افلاطون به دلایل اخلاقی و تربیتی، نمایشنامه‌نویسان، حماسه‌سرایان و شاعران را از «آرمان شهر»^۳ طرد می‌کند؛ زیرا بیشتر به آثار و نتایج تربیتی و اخلاقی هنر توجه دارد تا نتایج زیبایی‌شناختی آن. پیشنهاد می‌کند که داستان‌ها و نوشته‌هایی که در دسترس جوانان قرار می‌گیرد و موسیقی که به گوششان می‌رسد، باید از همان نخستین سال‌های زندگی، شدیداً سانسور و آثار "هومر" و "هزیود" منع شوند (Russel, ۱۹۹۱: ۱۲۶۰). او همچنین درباره انواع سازها بحث می‌کند؛ نتیجه آن که اکثر آنها لزومی ندارند. در عین ستایش نقاشی و دیگر هنرهای زیبا، هشدار می‌دهد که مبادا موجب اخلاقی نکوهیده شوند و افراط‌کاری و فرومایگی و زشتی را مجسم سازند (نک: افلاطون، ۱۳۷۴: ۱۷۲-۱۷۰).

هر چند هنر در نظر افلاطون - به دلیل ملاحظات هستی‌شناختی و اخلاقی و تربیتی - از جایگاه پایینی برخوردار است، اما این دلیل بر این نیست که مقام او را در حد یک انسانی بی‌ذوق تنزل داده و حتی او را منکر ارزش زیبایی و هنر بدانیم؛ که او خود هنرمندی بزرگ است و آثارش یک شاهکار هنری!

در واقع تمام توجه و اهتمام افلاطون به مفید بودن هنر و زیانبار نبودن آن برای اخلاق و تربیت است. از نظر او، هنر خوب، نوع خاصی از حقیقت را ارائه می‌دهد و نباید صرفاً برای فریبایی و دلربایی یا کسب لذت حسی باشد. او در عین ستایش نقاشی و دیگر هنرهای زیبا، هشدار می‌دهد که مبادا موجب اخلاقی نکوهیده شوند و افراط‌کاری و فرومایگی و زشتی را مجسم سازند (همان: ۱۷۲).

نتیجه این که هنرهای گوناگون را می‌توان در آرمان شهر پذیرفت، به شرط آن که در جایگاه مناسب خود حفظ شوند و از وظیفه تربیتی خود که ایجاد لذت مفید و معقول است، سر نیچند. البته هیچ‌گاه ادعا و قصد اثبات آن را ندارد که هنرها لذت بخش نیستند یا نباید چنین باشند و انسان‌ها از آنها محروم شوند. او به صراحت می‌گوید: «اگر شعر و دیگر هنرها

استحقاق خود را برای پذیرفته شدن در یک کشور منظم ثابت کنند بسیار خوشنود خواهیم شد که آنها را بپذیریم؛ زیرا که خود ما بسیار مستعد و آماده پذیرش فریبایی و جاذبه آنها هستیم، لیکن ما نباید بخاطر این امر، به حقیقت خیانت کنیم.» (کاپلستون، ۱۳۶۸، ج ۱: ۲۹۱-۲۹۰). در جای دیگر می‌گوید: «گفتم ای گلاوکن، به گمان من پرورش روح بوسیله شعر و موسیقی، رکن عمده تربیت است و آن از این سبب است که وزن و آهنگ با لطافتی که مخصوص آنهاست نفوذی خاص و تأثیری عمیق در روح دارد...» (افلاطون، ۱۳۷۴: ۱۷۷-۱۷۶).

۲-۴. جایگاه زیبایی و هنر نزد برخی از فیلسوفان مسلمان

میان زیبایی و هنر پیوندی ژرف برقرار است و حتی می‌توان ادعا کرد که هنر برخاسته از میل به زیبایی آدمیان است (نک: مومنی، ۱۳۸۲) و از آنجا که در نظر برخی از اندیشمندان، هر زیبایی و کمالی نسخه‌ای از جمال و کمال خدا است (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱، ج ۱: ۱۱۵ و همان، ج ۲: ۱۴۹) و هنر تلاشی است برای نمایاندن بهره‌ای از این زیبایی، پس می‌توان هنرمندان را مظهر اسم و صفت "خالقیت" باری تعالی دانست. به این وجه آنها جلوه‌ای از جانشینی خدا هستند؛ چراکه بی شک، زیباآفرینی هنرمند از روح خدایی نشأت می‌گیرد. به این وجه، از دیدگاه فارابی، پیدایش هستی هر موجود و حصول آخرین مرتبه کمال آن، زیبایی است (فارابی، بی تا: ۵۲). در نگاه بوعلی، زیبایی و ارزش محض، از آن واجب الوجود است و او مبدأ زیبایی و بهای هر چیزی است (ابن سینا، ۱۳۶۳: ۳۶۸). دیگر اندیشمندان و فیلسوفان مسلمان نیز منشأ همه زیبایی‌ها را "زیبایی مطلق" یعنی ذات حق تعالی می‌دانند. از نظر آنها ماسوی الله - جهان و انسان - همگی جلوه آن زیبایی هستند. این نگرش با دیدگاهی که به پیروی از عرفا، انسان را مظهر و مثال خدا می‌داند (الشیرازی، ۱۳۶۰-۲۵ و الشیرازی، ۱۳۶۷: ۱۰۳) بهتر موجه و معقول می‌گردد.

همچنین عالم خیال که در اندیشه فیلسوفان مسلمان، مانند فارابی، ابن سینا، سهروردی، ملاصدرا و... سرمنشأ هنر است، در نظر آنان اهمیتی فوق العاده دارد؛ زیرا بر مبنای آن، نیروی تخیل انسان را قادر می‌سازد تا تصاویر موجود آن عالم را مشاهده کند و به زیبایی هایش دست

یابد و آنها را به تصویر کشد. بر همین اساس امروزه تلاش‌هایی صورت می‌گیرد تا ابعاد زیبایی شناختی نظریات هریک از این فیلسوفان، براساس تلقی آنها از عالم خیال باز نموده شود. در نگاه ملاصدرا، قوه خیال انسان، موطن تصورات و انعکاس صورت‌های خیالی و به بیان دیگر، محل تجلی الهی و توانا بر تصویرسازی اقسام مختلف صورت‌های ذهنی است. بنابراین با قوه قاهره الهی مشابهت دارد و نمایانگر قدرت الهی است (الشیرازی، ۱۳۶۰: ۳۳۴). به همین دلیل او قوه وهم و خیال انسان در خالقیت را مثال قدرت الهی دانسته و با در نظر گرفتن چگونگی توانایی انسان در صقع خیال و توانایی نفس در آنچه ایجاد می‌کند، قدرت الهی را تصدیق نموده و به تصویر می‌کشد (الشیرازی، ۱۹۸۱، ج ۹: ۱-۳۸۰).

در نظر صدرالمتألهین، اگرچه نوع انسان در آغاز یکی بیش نیست، اما هر شخصی پس از خلقت آغازین، به دست خود ماهیت خود را می‌سازد و در نهایت با انواع مختلف انسان‌ها مواجهیم؛ زیرا در اثر حرکت اشتدادی در جوهر، آدمی همواره در حال تکامل و از مرتبه ای به مرتبه دیگر در سریان است و در این سیر با ملکات وجودی خود یگانگی می‌یابد و در هر لحظه متجدد و متنوع می‌شود. به این ترتیب، هر فردی، یک نوع منحصر به فرد می‌شود؛ زیرا انسان تنها موجودی است که در ارتقای وجودی خود نقش دارد و با اختیار همه مراتب هستی را طی می‌کند. پس حقیقت انسان فعلیت‌های او نیست، بلکه امکان‌های فراوانی است که در پیش رو دارد (نک: الشیرازی، ۱۳۷۵: ۱۴۲، ۲۹۰، ۳۰۰ و ۳۶۱ و الشیرازی، ۱۹۸۱، ج ۹: ۲۱-۱۹ و همان، ج ۸: ۳۳).

این وصف از انسان، که از آن به فطرت ثانوی یاد شده است، خود یکی از هنرمندانه‌ترین توصیف‌های عقلانی از آدمیان است. با این نگاه به انسان و هنر، هرچه آدمیان هنرمندتر باشند، می‌توانند شخصیت زیباتری از خود را بروز دهند و بهره‌مندی از موهبت هنر، جایگاه آنان را در هستی و در رسیدن به هدف متعالی دو چندان می‌کند.

۵. هنراز منظر ادیان توحیدی

تا آنجا که کشفیات باستان‌شناختی و دیرینه‌شناسی نشان می‌دهد، باورهای دینی جزء جدایی‌ناپذیر حیات بشری بوده و در تمام شئون زندگی او - اعم از اندیشه، گفتار و رفتار -

نقش بی بدیلی داشته اند. ملازمت دین با انسان، به عنوان دلیلی برفطری بودن آن شناخته شده است و براین اساس می‌توان آن را نوعی میل فطری به پرستش موجودی برتر دانست. اگر بپذیریم که دین امری فطری برای انسان است و از طرف دیگر خلاقیت هنری نیز برخاسته از میل به زیبایی است که در نهاد او به ودیعت نهاده شده است، امکان ناسازگاری این دو مشکل می‌شود. چگونه می‌توان پذیرفت دو چیز که هر دو، ریشه در نهاد آدمی دارند، هر دو پاک، اصیل، ارزشمند و از الطاف ویژه خدای جمیل اند، یکدیگر را نفی کنند؟

همچنان که بسیاری از نظریه پردازان هنری، در مسائلی همچون اخلاق و تربیت با دین هم داستاند، آثار و شواهد برجای مانده از گذشتگان نشان می‌دهد که دین داران به اهمیت هنر در پیشبرد اهداف دینی و تأثیرگذاری آن در معرفی و شکوفایی مقاصد مذهبی و اخلاقی واقف بوده اند و همواره کوشیده اند با به خدمت گرفتن هنر و معنا بخشیدن به آن، انگیزه‌های توجه به آموزه‌ها و باورهای دینی را بیشتر نموده و از این راه متدینان را به عمل و پای بندی به ارزش‌ها و آنچه مورد توجه دین و اخلاق است ترغیب نمایند. آنان از روی عقل و خرد و به تجربه در یافته اند که یکی از بهترین راه‌های تبلیغ دین و تعمیق باورهای دینی و پایدار کردن این اندیشه‌ها در ذهن و جان آدمیان، آراستن آنها به زیور هنراست. به گفته ویل دورانت: هنر حتی در خدمت به دین نشان داد که با عشق سری و سرّی دارد. عناصر غیردینی پیکرهای موزون و لطیف در مقدس‌ترین و دینی‌ترین نقاشی‌های عهد رنسانس، خود را سر زده جا کردند (دورانت، ۱۳۷۰: ب: ۲۲۹).

شواهد فراوانی دلالت دارند براین که در عبادتگاه‌ها و مراکز ترویج عقاید دینی، معماری به اوج خود رسیده است؛ خطاطی و نقاشی به اشکال مختلف مورد توجه قرار گرفته و هر یک از ادیان، با موسیقی‌های مخصوص به خود، انسان‌ها را به سوی خود فراخوانده اند و به عمل به آیین و مراسم خود ترغیب کرده اند.

به دلیل اهمیتی که هنر در ترویج و نمایاندن معانی و حقایق دینی دارد، سخت مورد توجه دین داران قرار گرفته است و بنابراین دین، نه تنها نسبت به هنر نامهربان نیست، بلکه دست نوازش نیز بر سر آن کشیده و با شکوفا کردنش، از آن در جهت پیشبرد اهدافش بهره‌ها برده است. به گفته ویل دورانت، «اگر چه دین منبع جمال نیست ولی مقامش در پیش

بردن هنرپس از عشق است» (دورانت، ۱۳۷۰: ب: ۲۲۸). او می‌گوید: «از مبدأ دین، زیباترین معماری‌های جهان یعنی کلیساهای گوتیک ساخته شد. ظاهراً آداب دینی و دسته‌های جشن و سرور، سرچشمهٔ درام است. آغاز درام جدید، نماز بود و نیز در نمایشهای دینی که زندگی و مرگ مسیح را بر مردم قرون وسطی می‌نمود، حجاری در تزیین کلیساهای درخشان‌دگی تازه‌ای یافت و نقاشی بر اثر الهام از مسیحیت به اوج رسید. ولی هنر حتی در خدمت به دین نیز نشان داد که با عشق سری و سرّی دارد.» (همان: ۲۲۹).

با توجه به تبیین فلسفی‌ای که از چرایی گرایش به هنر و جدایی ناپذیری هنر از انسان ارائه شد و جایگاه بالایی که نزد اندیشمندان و همچنان دین دارد و همسویی بسیاری از نظریه پردازی‌ها با دین، نمی‌توان نگاه عقل و دین به هنر را ناهماهنگ دانست و از این رو، رهیافت فلسفی به مسألهٔ هنر، با رویکرد دین به آن، نه تنها در یک راستا است، بلکه از جهاتی می‌تواند مکمل هم باشد.

۵-۱. باز نمود جایگاه هنر در فرهنگ اسلامی

اندیشمندان مسلمان، منشأ همهٔ زیبایی‌ها را "زیبایی مطلق" یعنی ذات حق دانسته‌اند و چون خدا جمیل است و زیبایی از صفات اوست؛ هر موجودی که به وجود حقیقت نزدیک تر باشد از زیبایی بیشتری بهره‌مند است. در نگاه عرفا و چنان که اشاره شد، برخی حکمای متأله، انسان مظهر ذات، صفات و افعال خدا است و خدا او را به گونه‌ای آفریده است که به منزلهٔ آینه‌ای است که ذات و صفات خدا را منعکس می‌کند. ابن عربی گفته است: چون خدا می‌خواست خود را ببیند، عالم را آفرید، آفرینش جهان اما بدون آفرینش آدم، همانند آینهٔ غیرجلایافته یا همچون شبح و موجودی بی روح است و آدمی به منزلهٔ چشم است که خدا به واسطهٔ آن به عالم می‌نگرد. پس انسان کامل، دارای مقام و مرتبهٔ جمعی و احاطی است که همهٔ صور الهی در او ظاهر گردیده است (ابن عربی، ۱۳۷۰: ۴۸-۴۹ و حسن زادهٔ آملی، ۱۳۶۵: ۲۴ و ۱۳). به همین دلیل

دلیل آن این است که در نگرش اسلامی، خدا انسان را در ذات و صفات و افعال بر وزن صورت خود آفرید (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲: ۶۳) و دربارهٔ خود فرمود: «هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ

المُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾ (حشر: ۲۴) خدا خلاق است و صورت موجودات را به بهترین وجه مرتب می‌کند، پس صورتگر است. هم خلاقیت و هم صورتگری او نهایت هنرمندی است و چه هنری بالاتر از آفرینش این عالم با شکوه و هماهنگی و به ویژه آفرینش انسان؟! در این رهیافت، خالق هستی همان گونه که زیباست و زیبایی را دوست دارد، هنرمند است و هنر را دوست دارد.

از آنجا که از نظر اندیشمندان مسلمان، هنر اصیل امری فطری و منشأیی الهی دارد، پس باید از ارزش بالایی برخوردار باشد و با توجه به جایگاه ویژه و نقش انکار ناپذیر آن در خود شکوفایی و تعالی انسان‌ها و ترویج باورهای دینی، در فرهنگ و تمدن مسلمانان، هنرهای همچون معماری، نمایش، نقاشی، شعر و ادبیات و... در پرتو نگاه توحیدی به هنر و جنبه معناگرایانه آن، به سرعت رشد یافت، به شکوفایی رسید، رنگ و بوی الهی و معنوی پیدا کرد و در خدمت دین و پیشبرد اهداف شریعت و تبلیغ آن قرار گرفت.

بهترین نمونه برای بیان هم سویی دین و هنر، جاودانه ترین آثار در مساجد و معماری‌هایی است که به نحوی با اعتقادات مردم در ارتباط بوده اند. هم اکنون در سرتا سر جهان اسلام، از اسپانیا در اروپا، مغرب و مصر، در آفریقا، تا ایران و هند و اندونزی، در آسیا، هنرهای فاخری وجود دارند که هم عظمت فرهنگ و تمدن اسلامی را می‌شناسانند و هم نشان می‌دهند که مسلمانان تا چه اندازه هنر را ارج نهاده و از آن در جلب مردم به دین و اعتقادات مذهبی استفاده کرده اند.^۴ مساجد و عبادتگاه‌های مسلمانان در معماری و هنرهای دیگر، به ویژه گچ‌بری و مقرنس و کاشی کاری و خوش نویسی و کتیبه‌ها، سرآمدند و شگفتی هنرشناسان و متخصصان این فنون را برانگیخته اند. هریک از این هنرها با زیبایی وصف ناپذیر خود، به زبان حال با انسان‌ها سخن می‌گویند، آنها را به خود جلب می‌نمایند، به معانی کلمات توجه می‌دهند، فضایی معنوی را فراهم می‌آورند و آنها را از ظاهر به باطن و معناگرایی سوق می‌دهند.

دلیل آن این است که اندیشوران مسلمان با تأثیرپذیری از ابعاد معنوی و عرفانی اسلام، نگاهی فراتر از نگرش رایج به هنر داشته و پا به وادی معنویت گذارده اند و بنابراین هنر معنوی بیشتر در فرهنگ اسلامی بروز کرده است. در این نگاه متعالی، بالاترین مرتبه هنر، بعد قدسی

آن است که در آن همه چیز در حکم نشانه ای است از زیبایی‌های حقیقی و هنر در واقع ابزاری است برای نشان دادن زیبایی‌های هر آنچه در پس ظواهر است. از این رو، در طول تاریخ تمدن اسلامی، از سویی این نگرش در هنرهای مختلف اسلامی رسوخ و بروز کرده و در تعالی آنها نقش داشته است و از سوی دیگر، هنر در جهت ارتقای این فرهنگ به خدمت گرفته شده و توجه آدمیان را به معنویت و عالم ربوبیت بیشتر نموده است.

معماری برخاسته از روح هنر معنوی که آراسته به آیات کلام الهی و سخنان گهربار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و بزرگان دین، به خط خوش و دلربا آراسته است، هنوز هم از شگفتی‌های فرهنگ بشریت است و زیبایی‌ها و ظرایف آن، همواره چشم هنردوستان و هنرشناسان را خیره و تحسین آنها را برمی‌انگیزد. همچنین شعر و ادبیات، به همراه تصوف و شوریدگی‌های عرفانی، از تأثیر و تأثر هنر و فرهنگ در جهان اسلام، دو چندان رخ برمی‌تابد. چه داستان‌ها و شعرهای نغز و پرمعنی که به واسطه این جنبه دین (عرفان) به وجود نیامد و چه افراد بسیاری که از طریق این حکایت‌ها و اشعار دلربا، جذب دین نشده‌اند!

با وجود جایگاه نه چندان مناسبی که موسیقی در فقه اسلامی داشته است، اما از صدای خوش، چهره زیبا و زیبایی‌های دیگر در هنرهای معماری، نقاشی، نمایش، نگارگری، ادبیات و... در تبلیغ دین غفلت نشده و به تأثیر آنها در این رابطه سفارش، و هریک به نحو مقتضی مورد استفاده قرار گرفته است. یکی از موسیقی‌هایی که ویژه مسلمانان بوده و به دلیل تأثیر و اهمیتش روز به روز گسترده ترمی شود، صوت و لحن و ترتیل قرآن است.

تلاوت قرآن کریم، با آهنگ خوش، اقامه اذان با صدای نیکو و جذاب و سفارش‌هایی که بر نیکو صورت و خوش اندام بودن مبلغان دین، در کنار خوش سیرتی آنها شده، بر همین مبنا است. قرآن کریم از جهت ادبی، یعنی فصاحت و بلاغ و جذابیت، شگفتی ادیبان و سخن شناسان را برانگیخته و ادیب و شاعر بزرگی همچون حافظ، شیرین سخنی خود را مدیون انس با قرآن دانسته است. از برکت این شاهکار ادبی و اکسیر معنویت و عرفان اسلامی، هنرمندان بزرگی چون حافظ، مولانا، سعدی و... در عالم شعر و ادب سر بر آوردند و روح تشنه طالبان زیبایی و معنویت را سیراب نمودند.

با وجود این، مصداق‌هایی از هنر، مانند مجسمه سازی، نگارگری و موسیقی را می‌توان

یافت که در شریعت اسلام شدیداً مورد نکوهش قرار گرفته و در اصطلاح فقه حکم حرمت آنها صادر شده است. چرا دین، در مواردی نسبت به هنر نامهربان است؟ این پرسش در مورد دین اسلام پررنگ تر و جدی تر جلوه می‌کند. در پاسخ می‌توان گفت: اولاً به دلیل پاره‌ای از ابهام‌ها که دربارهٔ مصادیق هنری و به ویژه موسیقی وجود داشته است و ثانیاً در اثر برداشت‌های شرک آلودی که از نگاره و مجسمه شده و به گونه‌ای، تلقی بت پرستی و الهه‌گرایی را در اذهان ایجاد نموده است؛ این نوع از هنرها از سوی بسیاری از فقهای اسلام محکوم به حکم "حرمت" و یا "کراهت" شده و از سوی متدینان، طرد گردیده است.

این موضع‌گیری نسبت به موسیقی که در رفتار و اخلاق آدمیان تأثیرگذارتر است و بیشتر می‌تواند مورد سوء استفاده قرار گیرد، نمایان تر است و به همین دلیل به نظر می‌رسد از جانب شرع حساسیت بیشتری نسبت به آن وجود داشته است. البته درباره موسیقی میان علمای شیعه و سنی اختلاف نظرهایی وجود دارد و حتی در بین فقهای یک مذهب نیز درباره مصادیق حرام آن دیدگاه‌های متفاوتی به چشم می‌خورد. برخی بین موسیقی و غنا فرق گذاشته‌اند - حتی درباره غنا نیز بحث‌های زیادی است -؛ عده‌ای حرمت آن را مشروط به در برداشتن مفاسد و ترویج ابتذال و انحطاط یا مخصوص مجالس لهو و لعب بودن دانسته‌اند، که بحث درباره آن در این مختصر نمی‌گنجد.

۶. همگرایی رهیافت فلسفی و دینی در رهاورد هنر

به این ترتیب، می‌توان گفت: در تفکر اسلامی هنر بسیار ارزشمند است، ولی فعالیت آن در چارچوب انسانیت، اخلاق و شریعت تعریف شده و آنجا که مورد نکوهش قرار گرفته و در مواردی گناهی نابخشودنی به حساب آمده است، به دلیل فراهم بودن شرایط تعدی آن از همین چارچوب و خارج شدن از حدّ معقول و ورودش به ابتذال و بیراهه است. چنین نکوهش‌هایی اگرچه در شریعت اسلام نمایان تر است، اما نمودهایی از آن را می‌توان در میان پیروان ادیان دیگر نیز جستجو کرد. چنان که ویل دورانت می‌گوید: «در زیبایی شناسی، مایه‌ای از شرک و کفر هست که موجب بی‌زاری دینداران از آن می‌شد و چیزی غیر عقلانی در آن وجود دارد که نظر روشن روانان شگاک را جلب نمی‌کرد» (دورانت، ۱۳۷۰: ۲۱۸).

این مسأله به همین دلیل، فیلسوفان بزرگی مانند افلاطون، ارسطو و دیگران، که بر تربیت و بسط اخلاق همت گماشته بودند، را آشفته خاطر کرده و به چاره جویی واداشته است. آنها بیمناک از فساد تربیتی و اخلاقی و اجتماعی شهروندان جامعه خود و به ویژه جوانان، بوده اند. همین ملاحظات اخلاقی و تربیتی و اجتماعی، افلاطون را وادار می‌دارد تا برای هنر جای اندکی باز کند و نمونه‌هایی از آن را از آرمان شهر خود طرد نماید. ولی با صرف نظر از این دل‌نگرانی‌ها، افلاطون معتقد است که هنر، از جمله شعر و موسیقی با پرورش روح، رکن عمده تربیت است و کسی که واقعاً از این تربیت برخوردار شده باشد، دارای طبعی لطیف‌تر می‌شود. در نتیجه همین تربیت است که هر نقصی را که در آن صنعت یا طبیعت وجود دارد، به خوبی درک می‌کند، آثار زیبا را تجلیل نموده و در درون روح خود جای می‌دهد؛ تا آنها را غذای معنوی و سرمایه‌ی شرافت و نیکوکاری سازد (افلاطون، ۱۳۷۴، ۴۰۱: ۱۷۶).

بنابراین به نظر می‌رسد که دلیل اصلی برخی از حرمت‌ها، احتمال هنجارشکنی در مسأله‌ی اعتقادی و برخی دیگر، دغدغه‌های اخلاقی، تربیتی و فرهنگی است و اگر مشاهده می‌شود که مصداق‌هایی از هنر مورد نکوهش قرار گرفته، این بی‌مهری به هنر نیست، بلکه نکوهش استفاده‌ی نابجا و انحراف از مسیر درست و سرزنش بی‌هنری است که خود را در پس نقاب هنر مخفی نموده است. این نشانه‌ی ای است بر این که دین و اندیشه، هم در اهمیت هنر و نقشی که می‌تواند در شکوفایی استعدادها و به ویژه بُعد معنوی او داشته باشد، به یکدیگر نزدیک می‌شوند و می‌توانند در این راستا همداستان باشند و هم در دل‌نگرانی‌شان از کاربرد نادرست و نابجای آن و تأثیر سوئی که بر تربیت و اخلاق می‌تواند داشته باشد، هم آهنگند. لازم به ذکر است از آنجا که هر یک از این امور مسائلی فقهی هستند و بحث درباره آنها از حیطه تخصصی نگارندگان خارج است، آنچه در اینجا بیان شد می‌تواند صرفاً نوعی تبیین و ریشه‌یابی عقلانی از این احکام شرعی باشد.

۷. نتیجه

درباره هنر، منشأ، چرایی گرایش به آن و جایگاهش دیدگاه‌های فراوانی مطرح گردیده است. از جهت نظریه‌پردازی در این باره، فیلسوفان، هم پیشگام هستند و هم سرآمد. آنها

درباره هریک از این موارد نظریه‌های نغز و بدیعی ارائه نموده اند، که به برخی از آنها اشارت شد. همچنین از آنجا که بسیاری از نظریه پردازان هنری، در مسائلی همچون اخلاق و تربیت با دین هم داستاند و دین داران نیز از هنر بهره‌ها برده اند، از این رو، به رهیافت دینی درباره ارزش هنر اشاره شد و به عنوان نمونه، با تمرکز بر نگرش اسلامی به هنر و یاد آوری باز نمود آن در فرهنگ و تمدن اسلامی، جایگاه بالای آن نمایان گردید.

در این رهیافت، هنر بسیار ارزشمند است؛ اما بالاترین مرتبه آن، هنر قدسی و متعالی است که رسالت آن توجه دادن آدمی به ارزش‌های معنوی و یگانگی ذات حق است. در این هنر همه چیز در حکم آیه ای است از زیبایی‌های حقیقی و الهی، که هنرمند با تلاش خود مقداری از آنها را به ظهور و بروز می‌رساند. با این تلقی، هنر در واقع آینه ای است که هنرمند خود و حقایق را در آن می‌بیند و در حکم ابزاری است برای نشان دادن زیبایی‌های هر آنچه در پس ظواهر است. از این منظر، هنرمند در واقع شخصیت وجودی خود را می‌پردازد و با انکشاف زیبایی‌هایش، به زیبای مطلق تقرّب می‌جوید.

به دلیل جایگاه بالای هنر نزد عقل و دین و نقش بسیار سازنده ای که می‌تواند در تعالی انسان و به ویژه شکوفایی بعد معنوی او داشته باشد، می‌توان نتیجه گرفت که عقل و دین در این راستا هم داستاند و هر دو در بسیاری از موارد دست نوازش بر سر هنر کشیده و به رشد و شکوفایی آن کمک کرده اند؛ و این سبب شده تا در فرهنگ اسلامی، هنرهای همچون انواع معماری‌های خاص اماکن مذهبی، اشعار نغز و پرمعنای عرفانی، نمایش‌های خاص و... به رشد و شکوفایی برسد. البته هنر همچون تیغ دو دم است و نمی‌توان کاربرد نادرست آن را در غفلت از نگاه توحیدی و همچنین برجسته کردن زشتی‌ها و ترویج آنها نادیده گرفت. از این رو، فعالیت آن در چارچوب انسانیت، اخلاق و شریعت تعریف شده و تعدی از آن، هم از سوی اندیشمندان اخلاق مدار و هم متشرعان، مورد نکوهش قرار گرفته است.

پی‌نوشت‌ها

۱. برای مطالعه بیشتر در این زمینه، نگاه کنید به: ذکرگو، امیرحسین، تأملی در آراء کوماراسوامی، مجله نامه فرهنگستان علوم، شماره ۱۴ و ۱۵، بهار و تابستان ۱۳۷۹.

۲. برای مطالعه بیشتر در زمینه معنا و مفهوم هنر از دیدگاه‌های مختلف بنگرید به: بورکهارت، تیتوس ۱۳۷۶ / جعفری، محمد تقی، زیبایی و هنر از دیدگاه اسلام، / شریعتی، علی، هنر (مجموعه آثار ۳۲) / رید، هربرت، معنی هنر، / تولستوی، لئون، هنر چیست، / واعوانی، غلامرضا، حکمت و هنر معنوی. ۳. Utopia مدینه فاضله، آرمانشهر، دولت یا کشور کامل و ایده آلی که در آن همه چیز در حد اعلی نیکو است.

۴. با توجه به این که در باره انواع هنرها در عالم اسلام و به ویژه معماری‌های مختلف، کتاب و مقالات فراوانی وجود دارد و یکی از نگارندگان نیز مقاله ای با عنوان "تعامل هنر، دین داری و معنویت در گستره تمدن ایران اسلامی" به نگارش در آورده و در آن به این مسائل پرداخته است، در اینجا از بیان آن خود داری شده و بیشتر به تبیین مسأله پرداخته می‌شود. مقاله نام برده هم اکنون در یکی از نشریات هنری در دست دآوری است.

منابع

قرآن کریم.

۱. ابن سینا، علی حسین بن عبدالله (۱۳۶۳). الشفاء، الهیات، تهران، ناصرخسرو.
۲. ابن عربی، محی الدین (۱۳۷۰). فصوص الحکم، تهران: انتشارات الزهراء (س).
۳. اعوانی، غلامرضا (۱۳۷۵). حکمت و هنر معنوی، تهران، گروس .
۴. افلاطون (۱۳۷۴). جمهور، ترجمه فؤاد روحانی، تهران، علمی و فرهنگی.
۵. — (۱۳۶۷). دوره آثار، ترجمه محمد حسن لطفی، تهران، نشر خوارزمی.
۶. — (۱۳۷۶). مجموعه آثار افلاطون: آپولوژی، ترجمه محمد حسن لطفی و رضا کاویانی، ج ۱، تهران.
۷. بوركهارت، تیتوس (۱۳۷۶). هنر مقدس، ترجمه جلال ستاری، تهران، سروش.
۸. تولستوی، نئون (۱۳۷۳). هنر چیست؟، ترجمه کاوه دهقان، تهران، امیرکبیر.
۹. جعفری، محمدتقی (۱۳۶۹). زیبایی و هنراز دیدگاه اسلام، تهران، نشر حوزه هنری.
۱۰. حسن زاده آملی، حسن (۱۳۶۵). نصوص الحکم بر فصوص الحکم، مرکز نشر دانشگاهی رجا.
۱۱. دورانت، ویل (۱۳۷۰ الف). تاریخ فلسفه، ترجمه عباس زریاب، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
۱۲. — (۱۳۷۰ ب). لذات فلسفه، ترجمه عباس زریاب، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
۱۳. ذکرگو، امیرحسین (۱۳۷۹). تأملی در آراء کوماراسوامی، نامه فرهنگستان علوم، ش ۱۴ و ۱۵.
۱۴. رید، هربرت (۱۳۷۴). معنی هنر، ترجمه نجف دریابندری، چاپ اول، علمی و فرهنگی.
۱۵. شریعتی، علی (۱۳۶۶). هنر، مجموعه آثار، چاپخش.
۱۶. شیرد، آن (۱۳۷۵). مبانی فلسفه هنر، ترجمه علی رامین، ویراستار کامران فانی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

۱۷. الشیرازی، صدرالدین محمد بن ابراهیم (ملاصدرا) (۱۹۸۱). الاسفار الاربعه، ج ۱، ۲، ۸ و ۹، بیروت، دارالترث العربی.
۱۸. — (۱۳۶۰). الشواهد الربوبیه، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
۱۹. — (۱۳۷۵)، مجموعه رسائل فلسفی صدرالمتألهین، تصحیح حامد ناجی اصفهانی، حکمت.
۲۰. — (۱۳۶۷). مفاتیح الغیب، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۲۱. فارابی، ابونصر (بی تا). آراء اهل المدینه الفاضله، بیروت، دارالمشرق.
۲۲. کاپلستون، فردریک (۱۳۶۸). تاریخ فلسفه، ج ۱، ترجمه سیدجلال الدین مجتبی، تهران، سروش.
۲۳. — (۱۳۶۷). تاریخ فلسفه، ج ۷، ترجمه داریوش آشوری، تهران، سروش.
۲۴. — (۱۳۷۰). تاریخ فلسفه، ج ۸، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، تهران، سروش.
۲۵. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۵). اصول کافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۲۶. کوزنر، اشتفان (۱۳۶۷). فلسفه کانت، ترجمه عزت الله فولادوند، تهران، خوارزمی.
۲۷. مومنی، ناصر (۱۳۸۲). «نگاهی فلسفی به زیبایی شناسی و هنر»، خردنامه صدرا، ش ۳۳.
۲۸. هگل، فردریش (۱۳۶۳). مقدمه ای برزیباشناسی، ترجمه محمود عبادیان، تهران: آوازه.
۲۹. وزیر، علینقی (۱۳۶۳). زیبایی شناسی در هنر و طبیعت، تهران: انتشارات هیرمن.

منابع لاتین:

30. Burckhardt, Titus (1967). Sacred Art in the East and West. Perennial Books. London.
31. Russel, Bertrand (1991). History of western philosophy, London, Rutledge.
32. Zimmerman, n (1996). "Kant: The Aesthetic judgment" Immanuel Kant, critical Assessment. Vol4.

